

نامه آقای مرتضی پسندیده به برادرش روح الله خمینی

ناله ها از هرسو به گوش می‌رسد و نفرینش به ارباب عمائم، عالمی را گرفته است بر اساس آنچه هر روز مشاهده می‌کنیم و آن چیزهایی که به گوش ما می‌رسد و خودمان احیاناً در جریان قرار می‌گیریم، مردم هر ساعت دست به آسمان دارند و آرزوی بازگشت اوضاع گذشته را می‌کنند آیا این ناله ها را شما می‌شنوید؟ یا ماشاءالله با حصارى که دور شما کشیده‌اند شما هم حکایت آن چوپان را دارید که گرگ به گله‌اش زده بود ولی او بی‌خبر مشغول دوشیدن میشِ مورد علاقه‌اش بود و هیچ از جای نَجَنبید تا لحظه‌ای که گرگ سراغ خودش آمد اول میش او را به پنجه‌اش درید بعد هم خودش را... روزی که درخمین و به دستور حزب جمهوری و با تمهید و توطئه‌ای که گمان ندارم به دور از اطلاع شما بوده، عمامه از سر من کشیدند و از هیچ اهانتی ابا نکردند من ذره‌ای گلایه نکردم، که روزگار جَدَمان پیش چشم بود روزی که آن سید بیچاره را که فقط قصد خدمت داشت و خود شما صد بار گفته بودید که از فرزند به من نزدیکتر است با آن افتضاح از ریاست جمهوری خلع کردند و یک بدبخت بد عاقبت را که اداره‌ی یک کاروانسرا هم از عهده‌اش بر نمی‌آمد به ریاست جمهوری این مملکت بزرگ و معتبر، تعیین کردند. به شما گفتم این شیاطین قصد دیگری دارند و می‌خواهند از این عروسک برای اجرای مقاصد خود استفاده کنند اما شما به جای گوش دادن به این حرفهای مُصلحانه رو در هم کردید و حتی حُرمت برادر بزرگ را هم رعایت ننمودید من که مثل عقیل بن ابوطالب مال و جاه و مقام نخواسته بودم که شما حُکم به داغ کردن دلم دادید و سر پیری اهانتی به من روا داشتید که در زمان شاه هم که کسی جرأت آنرا نداشت روزی که دستور دادید همه صندوقها را به نام علی خامنه‌ای باز کنند من و دو سه آدم دلسوز که حداقل یکی‌شان شیخ علی آقا تهرانی بیست سال شاگردِ خاص و مورد محبت شما بود، نوشتیم که این انتخاب ایران را بر باد می‌دهد گوش نکردید و حالا می‌بینید آنچه نباید می‌دیدید این همه خونها ریخته شد این همه جنایات وقوع پیدا کرد که از ذکر آن بخود می‌لرزیدم که مبدا قطره‌ای از این خونها به سببِ اُخوت [برادری] من و شما، دامن مرا بگیرد فقط برای اینکه شما به جای گوش سپردن به آنها که هم به اسلام و هم به ایران علاقه مند بودند، گوش به شیاطین دادید شما چگونه بر مسند ولایت می‌نشینید آن ساداتِ عالیقدر را مثل حاج آقا حسن قمی فرزند آن افتخار ازلی تشیع حاج آقا حسین قمی طاب تراه و آقای حاج سید کاظم شریعتمداری مرجع برحق شیعه مولی علی را به آن خِفَت خانه‌نشین می‌کنند و مرجعیت را از آنها سلب می‌کنید از آنها که خود با اشک و ناله‌های من بیست سال پیش، حُکم مرجعیت شما را امضاء کردند و به شاه دادند تا از آزار و توهین به شما ممانعت شود شما خود بهتر از هر کسی می‌دانید که من از ابتدا با مداخله روحانیون در امور کشوری و لشگری مخالف بودم و به شما گفتم وقتی ما مصدر کار شویم اگر کارها مطابق خواست مردم نباشد همه نفرت متوجه ما خواهد شد و در نهایت اسلام ضرر خواهید دید آیا امروز نتیجه‌ای به جز این حاصل شده است این مردمی که در راه اسلام از جان می‌گذشتند و در زمان شاه از فُکلی و بازاری و دانشجو و زن شعایر دینی را محترم می‌داشتند امروز نه به دین توجهی دارند و نه برای شعایر دینی ارزشی قائلند آنها می‌گویند اگر دین این است که اولیاء جمهوری اسلامی عمل می‌کنند بهتر است ما کافر باشیم و اصلاً اسم مسلمان روی ما نباشد با سیاستهای غلط جمعی منبری و مُدرس که از اداره خانه خودشان هم عاجزند امروز ایران، به نهایت ذلت و خواری در دنیا افتاده است حتی یک دوست برای ما باقی نمانده است من با چند روحانی شیعه پاکستانی اخیراً حرف می‌زدم آنها از وضع ایران گریه می‌کردند و می‌گفتند در کشور ما سابق شیعه مقام و ارزشی داشت ولی حالا ما تا اسم تشیع را می‌آوریم می‌گویند لابد مثل ایران. آقای حاج آقا صدر به من می‌گفت مردم لبنان که در غیبت آقا موسی صدر چشم به ایران داشتند، امروز خیلی از ایران زده شده‌اند این چه معنا دارد که ما اسلحه از اسرائیل بخریم

و بعد از جنگ با اسرائیل و تحریر جنوب لبنان سخن بگوییم بنده در مورد جنگ و مسائل آن حرف نمی‌زنم که خود مثنوی هفتادمن کاغذ است فقط می‌گویم آیا به گوش شما نمی‌رسد که بعضی از نور چشمی‌ها چه دست‌اندازی‌ها به بیت‌المال مسلمین به اسم جنگ و کمک به جنگ زدگان کرده‌اند بیش از سه ماه است بنده برای دیدن شما وقت خواسته‌ام ولی دفتر شما مرتب می‌گوید وقت ندارند آن وقت هر روز ملای فلان ده و دادستان به همان قصبه را به حضور می‌پذیرید چون لابد به جز مدح و ثنا نمی‌گویند و بدبختانه شاید چون خداوند تبارک به من لسان مداحی نداده حتی باید از دیدار برادر خود محروم بمانم بنده گمان دارم که با ارسال این نامه لابد تضییقات و گرفتاری‌ها برای ما بیشتر خواهد شد. ولی چون چند روزی است که حس می‌کنم هر لحظه ممکن است حق تعالی آرزویم را اجابت کند و اجازه ترک این جهنم فانی را عنایت فرماید. لذا به عنوان وصیت یا توصیه یا خداحافظی برادری با برادرش این جملات را نوشتم. شما وصیت نامه می‌نویسید و برای خود جانشین تعیین می‌کنید پس چرا یکباره اسمش را نمی‌گذارید سلطنت اسلامی به جای جمهوری اسلامی مگر رسول اکرم جانشین توی وصیت نامه تعیین کرد؟ به جز اینکه مولا علی را که معصوم و منتخب الهی بود به مردم عرضه داشت شما کدام معصوم را در اطرافتان می‌بینید؟ شیخ علی مشکینی را که کراهِتِ نفس او کاملاً از منظرش هویداست بله کدام معصوم را دیده‌اید؟ ۱۴ قرن مردم تشخیص می‌دادند که کدام مرجع اعلم است و کدامیک از علما قابل احترام و اعتماد حال روزنامه‌ها یک روزه یک شیخ را آیت العظمی می‌کنند و دیگری را افقه الفقهاء. آن شیخ گیلانی جلاد آیت الله می‌شود و دسته دسته ثقه الاسلام و حجه الاسلام از کارخانه حکومتی بیرون می‌آید اسمش را هم گذاشته‌اند حکومت جمهوری اسلامی و مُسرورید که حُکم خدا را در زمین اجرا کرده‌اید؟! خوشا به سعادت آنها که همان روزهای نخست رفتند و این روزها را ندیدند من نیز دیر و زود می‌روم وحشتم برای شماسست خداوند همه را به راه راست هدایت کند. ۲۵ سوال ۱۴۰۳ - قمری مرتضی پسندیده - ۱۵ مرداد ۱۳۶۲ شمسی.